

گوشه* از تاریخ- نگارش رشید یاسمی

نمود و انمود

(بقیه از شماره قبل)

بیگوگ حضرت
اولین محمد (س)، داماد

او حضرت علی بن ابی طالب (س) و بقیه بیگوگها امامان شیعه بوده اند تا حضرت علی بن موسی الرضا - این هشت تن

بزرگوار جامع دو جنبه امامت و بیگوگیت بوده اند بعد از حضرت رضا این دو جنبه تفکیک شد امامت بحضرت امام محمد تقی رسید و تا بحضرت صاحب الامر انتقال یافت و بیگوگیت در حاکم نمودن باقیماند .

تا اینزمان که مشیت ازلی در اظهار آن قرار گرفته و مرا که بیگوگ نهم هشتم مأمور بظهور فرموده است تا آیات ربانی و حقایق پنهانی را بخلاصیق بنمایم و خود را لقب خاتم البیگوگیت داد و نیز چون نماینده رموز الهی است خود را به نمود اله یا نمود وانمود ملقب گردانید .

در آغاز بمقتضای سیادت و تعلیمی که در محیط شیعه پرور مشهد یافته بود ترتیب ائمه و بیگوگها را بصورت بالا ذکر میکرد ولی بکروز متوجه شد که با این عمل مذهب او یکی از مذاهب شیعه و فرعی از شاخه های متعدد تشیع گردیده است - آن وسعتی را که طالع بود نیافته و مخصوصاً اهل تسنن بدیده شبته در او مینگردند پس نزد خود چنین مقرر کرد که مسئله تعدد بیگوگها را از اسرار تعالیم خود قرار بدهد و بهر کسی آنرا نکوید یعنی در حالیکه علی الظاهر خود را خاتم البیگوگیت میخواند سلسله مراتب بیگوگها را پنهان نگاهدارد .

پس گفت ما را با مذهب کسی کار نیست ما روشن کننده چراغ هر ملت و داعی الی المشرب ایم - خاتم البیگوگیت صاحب کتاب و صاحب دعوت و محیی مراسم شریعت و مجسده بعضی ضوابط طریقت میباشد و بار وحی و الهام میشود .

در مجلسی که حضار از اهل تسنن



مردم حرف زد و تطهیر مادر خود
را از تهمت به نبوت رسانید .

خلاصه روز هفتم ذیحجه مریدان
یعنی فربودان جمع میشدند و عبیر
و کلاب بر روی هم می پاشیدند
و دو علم برداشته در پشت سر
پیشوای خود که کلاهی شبیه کلاه
قدیم اراهنه قدری بلند تر بر سر
تهاده بود برای میافتادند و بجانب
کوهستان میرفتند تا بمکانی از
این کوهستان میرسیدند که

بودند و اصرار فراوان میکردند که اسامی هشت تن
بیکوگ دیگر را که بعد از حضرت محمد (س)
آمده اند و پیشقدمان او هستند بیان کنند میگفت
ابوبکر و عمر و عثمان و علی چهار بیکوگ
اول هستند بعد در میان خلفای بنی امیه و بنی عباس
تفحص میکرد اشخاصی را که شهرت خوبی داشتند نام
مبیرد عمر بن عبد العزیز از بنی امیه و مهدی و
هارون الرشید و مأمون را از بنی عباس میگرفت
و شخص نهم را خودش قرار میداد .

نمود و نامود پیروان خود را فرمود مینامید و
آنها را با احترام کردن از ابام متبرک و اعیاد
توصیه مینمود . اعیاد اسلامیرا محترم میشمرند مثل
عید فطر و قربان وغیره و نیز بکروز را هم اختیار
کرده بود که باو اختصاص داشت و مدعی بود که
در آن روز اولین وحی باو نازل شده است این
روز هفتم ذی الحجه بود . شش روز قبل از آن تاریخ
یعنی از اول ماه مذکور روزه میگرفت و خاموش

مبماند و میگفت صیام صمت یعنی
خودداری از گفتگو واجب است
و در شرایع قدیم هم بوده است
مثل عهد حضرت ذکریا وغیره
حضرت مریم در موقع تولد حضرت
عیسی برای رهائی از جواب

سئالات قوم
خاموشی
اختیار کرد تا
حضرت عیسی
تولد شد و در
گهواره با



B. D. Sh...

عمارات دیول رانی مشهور بمجاهای بهولی بهیاری در آن واقع بود . نمود وانمود میگفت اولین وحی در این کوهستان بر من نازل شد چنانکه در غار حرا بر حضرت محمد نزول نمود .

غیر از این روز در تواریخ جشن دیگر را هم ذکر کرده اند که نام آن روز «سولان» بوده است و فرمودها در آنروز هم بشادی و عیش میپرداختند لکن معلوم نیست کدام روز و کدام ماه بوده و معنی سولان چیست .

نمود وانمود میگفت دو قسم وحی بر من نازل میشود یکی ملایم که آوازی دلپذیر و روحانی است و مطالب را بمن تلقین میکنند و من عین آن سخنان مرموز و عبارات مبهم را در کتاب آقوزه مقدسه نقل مینمایم و مأمور بیان اسرار و تفسیر آنها هستم - دیگر وحی شدید که تحمل آن از قوه بشری خارج است و من فقط میتوانم در برابر آن طاقت بیاورم - نخست قرصی نورانی مانند خورشید در مقابل چشم نقش می بندد و کلمات درخشانی در آن صفحه ترسیم مییابد رفته رفته آن قرص بمن نزدیک میشود تا بر من محیط میگردد در آنوقت از خود بیخبر میشوم و بیهوش میافتم -

سلام را مثل مسلمانان قرار داده بود یعنی السلام علیک میگفتند و در دنبال آن عبارت بی معنی زیر را اضافه میکردند : (السلام علیک خشان نمود بودال) .

چنین بود که نمود الله یا خلیفه او در وسط میایستاد و فرودان در چهار صف بشکل مربع او را احاطه کرده رو باو میایستادند و کلماتی چند که از اختراعات نمود وانمود بود بر زبان میراندند و سر را بهمان طرف مقابل خود فرود میآوردند و مثل صف سر باز بجانب دست چپ خود می پیچیدند بطوریکه صف رو بشمال بطرف مغرب متوجه میشد و صف مغرب بسمت جنوب توجه میکرد آنگاه همگی بسوی زمین مینگریستند و سر برداشته نگاهی باآسمان میکردند و هر دفعه همان کلمات را تکرار مینمودند باین طریق هر شش جهت را دید میکردند و جمعیت متفرق میگردد .

گاهی در نزد محصلین و صدیقین و محارم یک سر بزرگی را آشکار میکرد و میگفت من محسن هستم که از شکم حضرت فاطمه علیها السلام اسقاط شد . بتقلید خلقهای اربعه چهار خلیفه برای خود قرار داد - خلیفه اول همان منشی زاده کابلی که نخستین شاگرد او را لقب دوجی بار داده بود - خلیفه دوم میر باقر و خلیفه سوم و چهارم نیز از بستگان او بودند - هر کس باو ایمان میآورد اسم جدیدی که آنرا نشان میگفت برایش قرار میداد مثلا سه پسر او بترتیب زیر صاحب نشان شدند .

- ۱ - نما نمود
- ۲ - فقار
- ۳ - دید

و دو دخترش بالقاب ذیل ملقب شدند :

۱ - دختر بزرگ نمائۀ کلان

۲ - دختر کوچک نمائۀ خورد

وسایر خویشاوندان عیالش را حق نما و تمایار د نمودیار ، نما فرو نمود فرو و پسر فغاز فرزند دوم خود را لقب نمود دید داده بود .

فرودان مکلف بودند که سه مرتبه در روز «دید» کنند - دید یک قسم نماز بود که در سه وقت یعنی صبح هنگام طلوع خورشید و ظهر در موقعیکه خورشید در وسط السماء باشد و غروب موقعیکه آفتاب پنهان شده و هنوز سرخی در مشرق باقیست اداء میکردند - آداب بعمل آوردن دید

در شاه جهان آباد



صحن مطهر حضرت رضا سلام الله عليه
در مشهد

بزرگان دربار و مردی با نام و نشان بشمار میرفت
لکن او خود در کابل دست ارادت بسید داده بود
و حامی او محسوب میگردد اعتقادی که بسید
اظہار میکرد موجب تقویت کار سید شد زیرا که
عوام الناس چون شخص معتبری را فریفته دعوتی
به بینند بیدلیل و برهان آن دعوت را می پذیرند
رفته رفته اعیان درجه دوم نیز بیروی سید را بتقلید
هادی علیخان پذیرفتند و شماره اتباع او به بیست
و پنج هزار تن رسید.

یک پیش آمد مساعدی کار نمود اله را بالا تر
برد - فرخ سیر شخصا طالب زیارت سید گردید و
شبی با بعضی از خواجه سربان برای نمائی بعضی از
خواتین که مرید سید بودند بملاقات او رفت .
آهنگ

یکروز نمود وانمود باتباع خاص خود گفت علیکم
بالسواد الاعظم باید از شهر لاهور بیابنخت هندوستان
یعنی شاه جهان آباد برویم در آنجا مردمان مستعد
برای درک دعوت ما بیشتر اند مردمان سعا و طاعته
گفتند و در اندک مدتی هر کس توانست با پیشوای
خود برای افتاد - نمود وانمود در پاینخت هند نام
خود را وسعتی داد و چنان استغناء و بینبازی
اظہار کرد که دیناری و جبه ای از هیچکس بهیچ
عنوان نمی پذیرفت مردم از این صفت او متحیر و
مبهوت شدند و بحضور او روی نهادند و رفته رفته
کثرتی در اتباع او پدید آمد . در اینوقت بهادر شاه
در ۱۷ محرم ۱۱۲۴ وفات یافت و اختلاف میان
شاهزادگان و اعیان دولت بجائی کشید که کسی را
پروای کسی نبود در این هنگامه نمود وانمود بر قدرت
و نفوذ کلام خود افزود و بی پروا مؤلفات و مصنفات
خود را بعموم خلق اظہار کرد و مجلس مباحثه هم
درست کرد و چون در جدل استاد بود اکثر
مدعیان خود را بسهولت مغلوب میکرد و این نکته
عظمت او را در انظار خلق که در حال اجتماع
بر درگاه او بودند بیشتر جلوه میداد .

جلوس فرخ سیر بر تخت هندوستان موجب ترقی
کار نمود اله شد زیرا که این پادشاه جوانی سفیه و
نادان بود و امراء بزرگ او نیز از منازعه و منطقتنه
سیاسی مجال توجه بکار سید نداشتند - امیر الامراء
حسین علیخان بهادر اگرچه مردی جدی و روشنفکر
بود ولی غالباً در میدانهای جنگ و سفرهای طولانی
دور از مرکز میگذاشتند و قطب الملک هم از نفاق
و دو روئی پادشاه هراسان بود و ناچار از هرکاری
داسرد و بصراحی می ناب دلگرم شده بود و از
عیش و طرب بکار ملک و دولت نمیرداخت - همه
امیدها بهادی علی خان پسر امیر خان بود که از

سید مکار چون ملتفت شد که پادشاه تا چه اندازه فریفته او شده است در حجره را بروی او بست و شاه را بار ندارد فرخ سیر بنسای عجز و تضرع گذاشت و آنقدر العاج کرد که فرزندان و فرزندان سید واسطه شدند و منتها ابواب جمع او کردند و در حجره را باز نمودند فرخ سیر با فروتنی و تواضع پیش رفت و سلام کرد. نمود اله سر برداشته نگاهی باو افکند و بدست خود پوست آهوئی را که افتاده بود پیش پای او گسترده و گفت:

پوست نخت گدائی و شاهی همه داریم آنچه میخواهی

فرخ سیر از این حرکت و از این بیت مناسب بیشتر معتقد او گردید و چند هزار روپیه و اشرفی که بعنوان نذر آورده بود بقسم او نثار کرد لکن سید نپذیرفت و گفت بردار ما را نیازی بمال دنیا نیست پادشاه بنای التماس گذاشت که محض قبول شدن نذر چیزی بدست مبارک بردارید - نمود و انمود گفت مصحف خود را بتو میدهم و بعنوان اجرت کتاب آن هفتاد روپیه از این مال برمیدارم و باقی را نمیتوانم پذیرفت.

پادشاه آن قرآن را که سید بخط خود نوشته بود برگرفت و برپای ایستاد و آخر بر سر نهاد و از محضرش بیرون آمد و آن مال را بمردانی که در درگاه او جمع بودند توزیع کرد چون مردم از این گذشت و بزرگواری آگاه شدند در ارادت او راسخ تر گشتند.

کار سید بجائی رسید که در روزهای عید مخصوص خود آزادانه در بازار و محلات سیر میکرد و اعمال دینی خود را بجا میآورد و از تعرض هیچکس پاک نداشت و بیانک بلند کلماتی را که اختراع کرده بود میسرود و پیروانش تکرار میکردند.

آهنگ

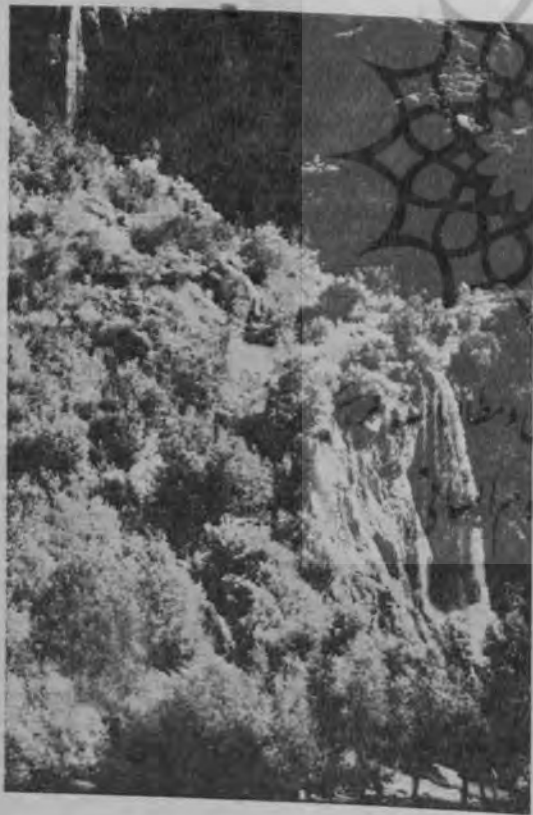
اوضاع سلطنت هندوستان در آن روزگار نباتی نداشت - دوات فرخ سیر بیابان آمد و پس از خلع او چند تن از مدعیان برخاستند و چند ماهی نکشید که تخت پادشاهی بناصر الدین محمد شاه روشن اختر پسر دوم جهان شاه بن بهادر شاه رسید ۱۱۳۱ و او آخرین سلطان مستقل سلسله گورکانی محسوب میشود و داستان او با نادر شاه افشار معروف است.

از عهد فرخ سیر تا اوایل سلطنت محمد شاه کار در دست دو برادر بود یکی سید حسینعلی خان که ملقب بعبداله خان شد و مقام وزارت یافت - دیگر سید حسین علیخان بهادر ملقب به امیر الامراء - این دو سید چند پادشاه را عزل و نصب کردند لکن دشمنان آنها خاصه نورانیان در صدد سلب قدرت آنها بر آمدند - محمد امین خان رئیس فرقه تورانی که از سرداران بزرگ بود با سادات و شیعیان خصومت فوق العاده داشت یکی از ملازمان خود را بقتل امیر الامراء سید حسین علیخان بهادر کشت و بعد از قتل او چیزی نگذشت که خود بمقام وزارت محمد شاه نایل گردید.

عداوت او با سادات و شیعیان بعدی بود که گویند یک روز مرغی سخنگو بمجلس او آوردند که کلمه علی ولی الله را میخواند امر کرد تا زبان آن مرغ را قطع نمودند - سعی داشت که بمراسم مذهبی شیعیان اهانت وارد آورد مثلاً باشخاصیکه در عزای عاشورا شرکت میکردند میگفت یزید و حسین بن علی هر دو صاحبزادگان ما هستند ما را چه میرسد که ماتم یکی را بگیریم و دیگری را بد بدانیم مورخین شیعه در باب تعصب محمد امین خان مینویسند که باو گفتند شیعیان هند اعتقاد راسخ بسفره علی دارند زیرا که هر مرادی بخواهند برآورده میشود و حضرت علی بر سر آن سفره حاضر شده هر طعامی

از تسلط سادات سابق الذکر میدانست و فرقه نورانی را با وجود محمد امین خان نظام الملک بسیار نیرومند میدید هر روز بر اعزاز و احترام محمد امین خان میکوشید و حتی در شکار نیز حضور او را لازم میشمرد. اتفاقاً هنوز دو ماهی از وزارت او نگذشته در تاریخ سه شنبه ۲۲ ربیع الاول هنگامی که شاه برای شکار از شهر بیرون رفته بود شاه خبر دادند که محمد امین خان مبتلا بمرض ابلاوس شده و از التزام رکاب معذور است.

محمد امین که هنوز از وزارت تمتعی نگرفته خود را رهسپار دیار آخرت میدید بی اندازه غضبناک شده بود. در اینحال غضب کسی احوال سید را برای او شرح داد که داعیه



آبشار اخلمد بین راه مشهد بقوچان
آهنک

را با نشان دست مبارک متبرک میفرماید. آن مرد متعصب گفت یزید و معاویه نیز چنین کنند منهم سفرهای بنام آنان نذر میکنم تا صورت بلند پروازی و افضیان بشکند - پس دستور داد که اسباب سفره را در مکانی خلوت از حرماً مهیا کردند - آنگاه خود با خضوع و خشوع هر چه تمامتر بآن مقام رفته فاتحه خواند و در اطاق را بسته زنی را موکل آنجا نمود و کلید را بدست او سپرد تا پس از ساعتی در را بگشاید اگر اثری ظاهر شده باشد خبر نماید تا حضار مجلس را بر سر سفره ببرد و کرامت مقتدایان خود را بانها بنماید.

اتفاقاً آن زن در باطن شیعه بود وقتی که در را باز کرد دید سگی سیاه گریکن بر سر طعام نشسته و بخوردن مشغول است از شدت حسرت و غیرت مذهبی دست از جان شسته بی اختیار بمجلس محمد امین در آمد و بشارت داد که مقصود حاصل شده است خان فریاد زد مگر نشانی دیده ای عرض کرد نشانی یعنی چچه خود تشریف آورده بر سفره نشسته نوش جان میفرمایند - این بگفت و از مجلس گریخته پنهان شد. محمد امین خان بعد از دیدن آن سگ در غضب رفت و اخواست زن را هلاک کند همدنها تفحص کرد و نیافت. این حکایت که در تواریخ ذکر شده بر فرض هم که صحیح نداشته باشد شدت تعصب او را در دشمنی شیعه نشان میدهد.

باری نمود و نمود در این زمان دچار محمد امین خان شد که بعد از قتل امیر الامراء سید حسینعلی در دستگاه محمد شاه قدرتی فوق العاده یافته و بمقام وزارت هم نایل آمده بود. محمد شاه که این وزیر را موجب رهایی خود

پیشوائی میکند و گروهی پیرو او شده اند و در واقع دولتی در میان دولت هند تشکیل داده و هر وقت بخواهد ممکن است بر دربار دست بیاید. محمد امین خان بهتر آن دید که انتقام روزگار نابایدار را از این سید محیل مکار بگیرد و بجای شکار نیله گاو بشکار خانگی پردازد و هلاکت این مدعی کذاب را زاد راه آخرت خود سازد. پس بسوارانی که برای هم‌راهی او تا شکارگاه جمع شده بودند دستور داد که سید را گرفته بیاورند و حتی بلفظ خود در بستر بیماری فریاد کشید که این فرساق را بیاورید و اگر ایستادگی کند بکشید.

از قضا در این موقع جمع بسیاری در درگاه نمود اله مجتمع نبود فرستادگان وزیر اعظم داخل خانقاه او شدند و مأموریت خود را ظاهر کردند صدای آنها بگوش نمود اله رسید هوش از سرش بدر رفت و لحظه ای چند حیران ماند لکن از آنجا که بر نفس خود کمال تسلط داشت تجمندی کرد و پسر کوچکتر خود را که (دید) نام داشت پیش طلبید. این پسر بسیار نیکو منظر بود بفرمان پدر چند قرص نان جو و گندم با مقداری طعام فقیرانه بر داشت و از خانه بیرون رفت و بمأموریت چنین گفت: «یاران! چون بخانه فقیر آمده اید چیزی بخورید تا پدرم برسد» فرستادگان وزیر چون صورت زیبا و کلام ساده (دید) را که هنوز پست بلوغ نرسیده بود دیدند بحال او رحمت آوردند و متوقف شدند از قضا بعد از فرستادن سواران مرض قولنج محمد امین خان بطور ناگهانی شدت گرفت و خیر در شهر منتشر شد مأمورین بتصور اینکه کار او تمام شده است دست از سید بر داشته بخانه وزیر باز گشتند و

آهنگ

او را دیدند که پس از کشیدن دردهای سخت مدهوش بر بستر افتاده است. همین که اندک افاقه ای حاصل آمد وزیر چشم باز کرد و فرستادگان را در بالین خود دید اولین کلام او این بود که سید چه شد؟ مأمورین عذر خواستند چون خبر شدت بیماری شما را شنیدیم از فرط پریشانی او را ترک نمودیم. محمد امین خان بخشم آمد و در عین تاله و ضجه فرمان داد که فردا صبح باید او را حاضر کنید.

شب مرض وزیر شدت یافت و نزدیک صبح مشرف بهلاکت گردید. هادی علیخان و سایر دلباختگان سید که در دستگاه وزیر تقرب و از احوال او خبر داشتند پی در پی کس نزد پیشوای خود فرستاده حال مریض را بسمع او میرساندند و سید که پس از رفتن مأمورین قصد فرار داشت از شنیدن خبر نزع وزیر اعظم جانی گرفته از حجره بیرون آمد و منادی روانه کرد که همه مریدان بر درگاه او مجتمع شوند. پس وارد مسجدی که در آن نزدیک بود گردید و بحال تفکر سر بر زانو نهاد در پیرامون او هزاران مرید دلباخته با گردن کج ایستاده و مراقب احوال او بودند.

قمر الدین خان پسر محمد امین خان (۱) بتصور اینکه اشتداد مرض پدرش از تفریط سید است پنجهزار روبیه نزد او فرستاد و طلب بخشایش کرد و التماس نمود که دعائی مرحمت کند که رفع مرض بشود و قتیکه فرستاده قمر الدین داخل

(۱) این شخص همان است که در حمله نادر شاه بنام قمر الدین خان وزیر معروف است. سر جان ملکم مینویسد نادر از او پرسید چند زن در اندرون خانه داری گفت ۸۵۰ زن - نادر شاه خندید و بپاضران فرمود ۱۵۰ زن دیگر بوزیر دهد تا فرماندهی یک فوج نسوان را داشته باشد.

مسجد شد بتازگی خبر جان کندن وزیر از طرف محارم بسید رسیده بود و او داد سخن وری داده چنین میگفت:

«بلی تیری بر جگر این کافر زده ام که زنده نمی ماند و من مثل جد خودم که در مسجد شهید شد در همین جا بآرزوی شهادت نشسته ام اگر چه میدانم شهید نخواهم شد زیرا که یکبار شهید شده ام» (و مقصودش از این کلام شهید شدن حضرت محسن در بطن مبارک حضرت فاطمه بود) در اینوقت چشمش به پیشکار قمر الدین خان افتاد که کیسه های طلا را در قدم او نهاده استدعای دعا و تعویذ میکرد پس چشمها را گردش داد و باو گفت: «تیر از کمان جسته است و آب رفته بجو نیاید» اما پیشکار قمر الدین خان عجز و بیتابی و التماس فوق العاده میکرد و عفو و بخشایش وزیر را تقاضا مینمود ناچار با کمال اکراه رو بخلفه بزرگ خود دوجی بار (منشی زاده کابلی) کرده گفت بنویس (و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خساراً) (۱) این آیه را پیچیده بدست پیشکار قمر الدین خان داد و گفت: «بگیر و ببر» اگر چه میدانم تا تو آنجا برسی او زنده نمی ماند» پیشکار دست او را بوسه داد و التماس کرد که پنجاه هزار رویه را برای خرج خانقاه بپذیرد نمود و انمود گفت من خود نمیگیرم فقرا که نشسته اند اگر خواسته باشند بگیرند آن فقیران گرسنه چون کرکس که بر جیفه افتد بر کیسه افتادند و آن زر را میان خود قسمت کردند.

پس از رفتن پیشکار چنان بهتی حضار را فرو گرفته بود که صدائی از آن همه جماعت بگوش

(۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۸۴.

نمیرسید نمود و انمود بدک خود مشغول بود کوئی چشم از جهان برداشته و بعالم غیب نگران است ناگاه خبیر آوردند که محمد امین خان درگذشت. سید بجای اینکه اظهار بشاشی کند و خود را بستايد از جا بر خاسته سر بزیر افکند و آهسته آهسته بسوی حجره خود روانه شد و حاضران را گذاشت که در مراتب کرامات او هر یک بقدر طاقت و فهم خود سخنی بگویند و نتیجه ای بگیرد.

از آنروز هواداران صد برابر شدند و سخنانش نفوذی عجیب پیدا کرد.

خاتمه

دو سه سالی بر این احوال گذشت و روز بروز کار او قوت گرفت تا اینکه دوره عمر او نیز سپری شد قبل از وفات برای اینکه اختلافی در میان جانشینانش رخ ندهد سهم هر یک را از ریاست معین کرد مخصوصاً سهم بزرگی بخلیفه خود دوجی بار (منشی زاده کابلی) داد که محرم راز و همکار صدیق او بود. و جانشینی خود را بفرزند بزرگش نما نمود و گذار نمود. مریدان با او بیعت کردند و روزی چند نگذشت که طمع و حرص و جاه طلبی کار خود را کرد. نما نمود بقدرت خود مغرور گردید و بخبال اینکه یابه مذهب پدرش بحدی استوار است که کسی با اهل بیت او مخالفت نخواهد کرد بنای تخطی بسهم اقتدار دوجی بار نهاد. دوجی بار هر چند با او از در مسالمت در آمد و گفت من پیرم و هممان چند روزی بیش نیستم بوصیت پدر خود در حق من رفتار کنیید بیشوای جدید گوش نداد و التفاتی نکرد تکیه و دلگرمی او باز دحام عوام و کثرت پیروان پدر بود.

دو جی بار فرصت نگاهداشت تا روزی که در حضور پیشوا جماعتی عظیم از فر بودان را حاضر دید پس بر پای خاست و پرسید : یاران خط نمود و انمود را میشناسید . بسیاری گفتند بلی پس گفت خط مرا میشناسید همان جواب را دادند پس کاغذ هائی را که بخط نمود و انمود و خود او بود بیرون آورد و نشان داد که چگونه در اصلاح عبارات هر دو دخیل بوده اند پس گفت این مذهب با جهت باد و ابتکار نمود و انمود و اعانت و همدستی این فقیر ایجاد شده است . ما آنرا ساخته ایم اگر از جانب خدا میبود حاجت بحک و اصلاح عبارات نداشت و بنسبه ضعیف را در الهام رب لطیف حق تصرف نمیبود . مرهم آن اوراق و مسوده ها را دیده سخنان دو جی بار را استماع کردند و با مشاهدات خود سنجیدند و تصدیق نمودند و دسته دسته خود را از جمع دور تر گرفتند رفته رفته مریدان دور و نزدیک از تزویر پیشوایان خود آگاه شدند و بازار کاسد گردید . نما نمود از خواب غرور بیدار شد و در استمالت و دلجوئی دو جی بار کوشید ولی رشته ایمان بمقراض شک بریده شده بود و علاجی نداشت نما نمود متوجه شد که باین احوال توقف او در شاه جهان آباد مصلحت نیست رخت اقامت در دهی افکنند که هادی علیخان در دو آبه بانها تقدیم کرده بود لکن دیری نگذشت که رخت بسرای دیگر برد و فرزندش شاه فگار جانشین او شد . شاه فگار مردی زیان آور و خوش مشرب و فروتن بود و از علوم متداوله اندک و قوفی هم داشت تا حدی در ترمیم خرابیها کوشید . دوره پیشوائی او تا زمان احمد شاه ۱۱۶۱ دوام یافت چون محمد شاه گورکانی بعد از رفتن نادر شاه از هند ذوق مصاحبت با فقرا پیدا کرده

بود شاه فگار و برادرش شاه دید و در جی بار و میر باقر که خلیفه اول و دوم او محسوب میشدند مکرر بحضور پادشاه میرسیدند در زمان سلطنت احمد شاه بهادر که در سال ۱۱۶۱ بتخت نشست و در ۱۱۶۲ خلع و کور گردید کار این پیشوای جدید رونقی گرفت زیرا که یکی از سرداران احمد شاه بنام نواب بهادر جاوید خان میل کرده بود که کتابی بنام الهامات جاویدی برای او نوشته شود خوش آمد گویان زمان در تالیف این کتاب شرکت کردند از آن جمله فصلی چند هم نصیب شاه فگار گردید و تقریبی حاصل نمود . مریدان قدیم اکثر مرده بودند و درین تاریخ اشخاصی هنوز اظهار اعتقاد باین مذهب میکردند که از برتو نواب بهادر جاوید خان انتظار جاه و مالی داشتند .

در اوایل سلطنت احمد شاه بهادر دید ، قوت شد و در اواسط عهد او شاه فگار نیز دار فانی را وداع گفت و آن اساس بکلی متزلزل شد . اشخاص وفاداری که هنوز کلام نمود و انمود را باور داشتند در خانه های خود بامید فرج نشسته بودند که ناگاه سپاه قهار احمد شاه درانی بشاه جهان آباد در آمد و آن شهر را ویران کرد بقایای مریدان باطراف پراکنده شدند و اکثر راه بنگاله پیش گرفتند در آنوقت حکومت بنگاله با میرن پسر جعفر علیخان ناظم بنگاله بود . چون از پریشانی آن مهاجران خبر یافت بنای مهربانی گذاشت تولیت یکی از مقامهای مبارک را که موسوم به قدم رسول است بانها واگذار کرد و روزی چند رویه معاش در باره آنان مقرر نمود . یکی از مورخین مینویسد تا این تاریخ که سال هجرت به ۱۱۹۴ رسیده است نمود یازد بعضی از سواش در قید حیات هستند .